

Customary thinking in Urfi's Poems

*Chand Bibi, Syeda
**Ehsan Ahmad

Abstract:

Persian language and literature in India dates back thousands of years before India becomes a British Colony. Persian was the second official language and the language of culture and knowledge of that region-

Migration of Iranian poets, scholars, mystics and artists to the Indo-Pak Sub-continent have diverse factors that are not mentioned in this article- Most Iranian poets and scholars arrived to Sub-Continent during the Mughal Empire and settled in various centers, and from their Art and knowledge and grace the people of those places were benefited.

Fakhruddin Iraqi, Urfi Shirazi, Kaleem Kashani, Talib Amoli, Naziri Neyshabouri, Saeb Tabrizi and tens of Iranian poet arrived in the Sub-continent and transformed the colorfulness of Indian culture with pleasant words of Persian language and mixed it with delicate themes and narrow meanings of pleasant poems.

The present article is about the Urfi Shirazi, who has rendered great service by his beautiful poetry. Although Urfi has composed pleasant lyric poems, he has also composed Qasida's through his artistic potential, and here the main focus of the research is his work in the Qasida composing.

Keywords: Araf Shirazi, Sheba Qara, Persian poetry, ode, thought and belief of the poet.

علواندیشہ عرفی در قصایدش

*چاند بی بی، سیده
** احسان احمد

چکیده:

قدمت زبان و ادب فارسی در هند به هزار سال می رسد و قبل از آنکه هندوستان مستعمره بریتانیا شود فارسی دومین زبان رسمی و زبان فرهنگ و دانش این کشور بود. مهاجرت سرایندگان، دانشوران، عارفان و هنرمندان ایرانی به شبه قاره هند عوامل گوناگونی دارد که ذکر آن در این مقاله نمی گنجد. اکثر شعرا و فضیلات ایرانی در دوره امپراطوری مغول به شبه قاره وارد شدند و در مراکز مختلف استقرار یافتند و از هنر و علم و فضل خود، اهالی آن جاها را مستفیض و بهره ور کردند. فخرالدین عراقی، عرفی شیرازی، کلیم کاشانی، طالب آملی، نظیری نیشابوری، صایب تبریزی و دهها نفر شاعر ایرانی به شبه قاره رسیده و رنگارنگی فرهنگ هندی را با سخنان دلنشین فارسی آمیخته، با مضمون سازی های ظریف و معنی های باریک شعرهای دلنشین و دلنوازی سرودند. نگارش حاضر پیرامون عرفی شیرازی است که بوسیله شعر زیبایش خدمات شایانی را انجام داده است. اگرچه عرفی غزل های دلنشینی را سروده اما در قصیده سرایی نیز تاب توان هنری را از خود نشان داده است و در اینجا محور اصلی تحقیق قصیده عرفی است.

کلید واژه: عرفی شیرازی، شبه قاره، شعر فارسی، قصیده، اندیشہ و اعتقاد شاعر.

*بخش فارسی، دانشگاه سرگودھا chandbibi14@hotmail.com

** پروفیسور، *بخش فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

مقدمه:

زبان و ادب فارسی از دیرباز در هند شناخته و دلخواسته ادب دوستان بود. ورود شاعران ایرانی که طبیعتاً دارای شایستگی های ادبی بودند برای زبان و ادب فارسی در هند مانند نسیمی تازه والهام بخشی بود و بزرگان ایرانی سرمایه ادبی فارسی این مرزوبوم را با شاهکارهای نغزغنی ترساختند. عرفی شیرازی یکی از همان بزرگواران بشمار می رود که فکر و روحیه ایرانی را با ترکیب عواطف اهالیان هند شعرهای دلنشینی را به عرصه ادب افزودند. موضوع اصلی تحقیق حاضر بررسی اجمالی هنر قصیده سرایی عرفی شیرازی و ابراز بلندانندی وی در این قصاید می باشد. عرفی شیرازی شاعر معروف قرن دهم ه ق (دوران صفوی) که در نوجوانی شعر سرودن را آغاز کرد و ابیات دلنشین تراوش چکامه او موجب گردید که اقبال شایانی در محافل ادبی نصیب او شد. عرفی من جمله از شاعرانی است که از ایران به شبه قاره مهاجرت نمودند و از میان تنی چند از آنان است که سند قبول عام و خاص را در شعر از آن خود کرده اند.

زندگی نامه عرفی:

جمال الدین محمد عرفی پسریدالدین در سال 963 ه ق در شیراز بدنیا آمد. او به یک خانواده برجسته شیرازی بستگی داشت نام پدر بزرگش جمال الدین سیدی و به لقب چادریاف معروف بوده پدرش خواجه زین الدین علی بلوی شیرازی به منصب

وزارت داروغه شیراز انتصاب داشته است. (1)

جمال الدین محمد همراه با تحصیلات مقدماتی به آموزش رموز موسیقی ادواری،

فن خطاطی و شعرسرایی نیز بذل توجه نمود و در شعر نیز به هر دو هنر موسیقی

شناسی و خوشنویسی افتخار می کند:

- فغان ز خامه عرفی که کمترین طغراش شکست خامه مانی و کلک یاقوتش (2)

- خراب معرفت عرفیم که هر سخنش به شهر قدس ادیب عقول می گردد (3)

- نامه ام داده نشان از چمن گلشن وحی خامه ام کرده زبان در دهن شاهد راز (4)

عرفی در جوانی بشعراى برجسته شیراز بشمار آمد. عبدالنبی فخرزمانی از قول شمس

الانام شیرازی خالوی عرفی، گفته است که جمال الدین " دراول جوانی به وادی شعر

گفتن افتاده هر چه از و سر می زد خالی از رتبه ای نبود. همان بود که یاران اهل شیراز

به او عرفی تخلص دادند - (5)

اما دوران صفوی یک دوران مذهب گرایی بوده شاهان صفوی به شعر و ادب و بویژه به قصیده

سرایی توجه کمتری داشتند و غیر از مضامین دینی و مذهبی موضوعات دیگری را در شعر مجازنی

دانستند که این امر موجب شد تا عرصه ابراز هنر بر روی سخن سرایان تنگ گردید -

همان زمان در شبه قاره دربار تیموریان بزرگترین کانون قدرانی شعروادب گردیده بود و بسیاری

از شاعران ایرانی به این دیار آمدند. عرفی نیز جهت داد هنر خویش روی به هندوستان نهاد. نخست با ابوالفتح

گیلانی پیوست و سپس بدربار عبدالرحیم خانخانان مردی شعر و علم دوست منسلک گردید. و در آنجا با

نظیری، شکیبی، اصفهانی، ظهوری و انیس هم مجلس شد.

عرفی بعد از خانخانان و اکبرشاه فقط شاهزاده سلیم را شایسته ستایش میدانست. حتی دوستی و وفاداری اونسبت به سلیم برزبانها مانند مثال میگشت. درقصاید عرفی نیز عکس این مودت را بخوبی میتوان مشاهده کرد. او در زمان اکبر شاه شاعری نامدارگردید. قصاید وی امروز نیز شامل مواد درسی دانشگاهی کشور ما است. در زمان عرفی چندین تذکره و آثار دیگر تالیف شده که تعداد آنها نزدیک به پانزده

جلد کتاب می رسد و به استثنای یک، در تمامی آنها احوال عرفی را نویسندگان معاصر

وی بیان کرده اند. (6)

عرفی در سال 999 هـ ق در لاهور بسن 36 سالگی وفات یافت و در همان جا مدفون گردید طبق عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی: " بعد از سی سال از فوت او، میرصابراصفهانی که بدرباراعتمادالدوله غیاث بیگ متعلق بود، به قلندری وجهی گران داده تا استخوانهای

عرفی را از لاهور به نجف انتقال دهد. (7) زیرا عرفی طی بیینی گفته بود :

بکاش مژه ازگورتا نجف بروم

اگر به هند هلاکم کنی و گربه تتار (8)

آثار:

عرفی دیوان شعری اش را درحین زندگی خود ترتیب داد که حاوی برقطعه، غزل و رباعی است. او در نثر نیز درباره تصوف رساله ای بنام رساله نفسیه تالیف نمود که برای درویشان راهنمایی میکند. طبق ملا عبدالباقی نهاوندی " صوفیان و درویشان را سرلوحه

تصوف و تحقیق میتواند شد ... واز آن نسخه های مستقل در کتابخانه ها پراکنده است " (9)

کلیات عرفی چند بار در هند و یک بار در تهران به چاپ رسیده است. متن رساله نفسیه را در کلیات وی می توان مشاهده کرد. دیوان وی دارای قصاید، ترجیع بند، ترکیب بند، غزلیات، رباعیات، ساقی نامه و مثنویات است.

مرتبہ شعری:

یمین خان لاهوری می نویسد: "..... طنطنہ سخنوری وی عالم را فرا گرفته و صییت شاعریش از مشرق تا مغرب رسیده در میدان بلاغت گستری، گوی فصاحت از سخنوران زمان ربوده است" (10)

صاحب تذکرہ میخانه چنین می گوید: " اشعار آبدار او چون در مکنون قیمت و

خریدار بهم رسانید ... " (11)

دکتر رضازاده شفق می نویسد: " معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان همانا

امیر خسرو دهلوی، عرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند " (12)

مطابق دکتر زرین کوب: " عرفی میان معدودی از شاعران است که توانسته در شعر خود

دقت معنی را با جودت لفظ جمع کند " (13)

طبق مطالبی که در تاریخ ادبیات در ایران از ذبیح الله صفا آمده:

عرفی به توانایی سخن خود کاملا آگاه بود و مطمئن- او خود را نه تنها اینکه از شاعران همعصرش یعنی فیضی، نظیری و ظهوری و...، بلکه از شاعران بزرگ مانند انوری و خاقانی و نظامی هم برتر می پنداشت. و در همین مفاخرت میگوید(14)

تفرجی که من از بهر روح سازدم
نه انوری نه فلانی دهد نه بهمانی(15)

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز بهره غنیمت نشمارید عدم را(16)

روح الله از اعجاز نفس جان دهشان باد تا من قلم اندازم و گیرند قلم را(17)

صفا نیز می افزاید: " بامطالعه شعر عرفی خاصه قصیده هایش ورود او در مقدمات علم پزشکی و منطق و حکمت آشکار می شود. عرفی به شیوه استادان متقدم اصطلاح ها یا

فرنهادهای این دانش ها مضمونهایی بدست می آورد (18)

خون سودایی شب زاید و فاسد گردد لاجرم نشتر روزش بگشاید اکحل(19)

انبساطیست در این فصل که بی کاوش عقل شاید از باز شود عقده ما لاینحل (20)

زین سخن جوهر فعال بر آشفنت و بگفت کای تنک بهره ز فهم رصد علم و عمل(21)

بیم آن بود ز خاصیت یکتایی او که هیولی نپذیرد صور مستقبل (22)

و همین استفاده شاعر از اصطلاح ها و اطلاع های علمیش باعث شد که شرح هایی بر قصیده های وی نگاشته شود (مانند شرحی که میرزا جان نامی به اسم مفتاح النکات به سال 1073 ه ق نوشت). امانکته مهمتر در قصیده های او روانی آنهاست - گاه این روانی کلام به حدی می رسد که گویی عرفی به بیان سخنان روزانه و حکایت احوال خویش سرگرم است - اما

این روانی کلام جز در پاره ای از موردها، مانع استواری سخن این شاعر هنرمند نشده و او به قول پیشینیان سلاست و جزالت و متانت کلام را باهم جمع نموده است. این هنر عرفی هم از عهد او، و در آنروزها که هنوز معروف نشده بود، محل توجه سخن شناسان عهدش گردید. (23)

عرفی از دیدگاه هم عصرانش:

فیضی فیاضی طی نامه ای عرفی را چنین معرفی می نماید: " از یاران دمساز و غم خواران همراز که دل از صحبت او آب می خورد مولانا عرفی شیرازی است که در این نوروز به قدم خود بر خاک نشینان این دیار منت نهاده اند. به حق دوستی که از این عظیم تر سوگندی نمی داند، که به بلندی و وفور قدرت در ایجاد معانی و چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقت نظر، فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده و از تهذیب اخلاق چه گوید که در خاکی

نهاد شیراز ذاتی می باشد نه کسبی....." (24)

میر عبدالرزاق خوافی (1111-1171 ق) مینویسد: " بیشتری از اساتذہ سخن شناس

اتفاق دارند که در کلام مولانا جزالت با سلاست و لطافت بامتانت جمع آمده و بدین شیوا زبانی و شیرین بیانی کم کسی بوده" (25)

قصیده سرایی عرفی:

شاعری غیور چون عرفی اگر چه قصیده سرایی صاحبان دولت به طمع صلت و خلعت راکاری
مذموم می شمرد و مدیحه سازی و قصیده گویی را دوست نمی داشت :

وظیفه اصلی خویش را غزل سرایی می دانست :

قصیده نظم هوس پیشگان بود عرفی تواز قبیله عشقی وظیفه ات غزلست (26)

صله نپذیرد و این حسن طلب نشماری خود تو دانی که چها کرده به امید و امل (27)

اما هنر شعری او در قصیده هایش به کمال رسیده است - او بنابه تتبع از شاعران پیش از خود و به سبب
سخن روان و خالی از تکلف همراه با انتخاب موضوعات تازه توام با نازک خیالی ها و مضمون یابی ها به
مرتبگی ای رسیده که مرجع تقلید شاعران بعدی شده است. شاعران معاصراو وهم شاعران بعد از او به
خوش روانی قصیده عرفی صحبت هایی داشته اند - مانند میر عبدالرزاق خوافی طی نامه ای به
شاهنواز خان می نویسد :

" در نظم قصاید چنان بلند مرتبه افتاده که هیچ کس را با وی یارای شراکت و هم

چشمی نمانده.... " (28)

یمین خان لاهوری گفت: " قصاید غراییش خط نسخ بر اوراق سبعمه متعلقه کشیده .. " (29)

جایی دیگر گفت: " عرفی در قصیده گویی صاحب ید بیضا ست... " (30)

صاحب تذکره میخانه به نقد شعر عرفی گفته است: " ... در ساقی نامه چندانی کار نساخته و باتمام
نرسانده ، یک قصیده از قصاید او که در مدح ساقی کوثر برشته نظم در

آورده بتلافی ساقی نامه درین تالیف بر بیاض برد ... " (31)

این بارگاه کیست که گویند بی هراس کای اوج عرش سطح حسیض ترا مماس (32)

منقار بند کرده ز مستی هزار جای تا اولین دریچه آن طایر قیاس (33)

باید یاد آور شود که یکی از ابیات این قصیده را علامه اقبال تضمین نموده :

نوارا تلخ ترمیزن چونوق نغمه کم یابی حدی راتیزتر میخوان چومحمل را گران

بینی (34)

طی همین قصیده عرفی عقیده خود با وری را با لحن زیبایی مطرح می کند :

سرروحانیان داری ولی خود را ندیدیستی بخواب خود در آ تا قبله روحانیان بینی (35)

اغلب مطلع های قصیده های عرفی با آهنگ و نوایی دلنشین همراه است مثلا ، نعت

خاتم انبیا ص:

اقبال کرم می گزد ارباب همم را همت نخورد نیشتر لا و نعم را (36)

این بلند پروازی فکری او در سایر قصیده بچشم می خورد :

انعام تو بردوخته چشم و دهن آز احسان تو بشکافته هر قطره یم را (37)

تا نام ترا افسر فهرست نکردند شیرازه مجموعه نبستند کرم را (38)

در کلیات عرفی 88 نظم قصیده های دلنشینی به مشاهده می رسد که 26 آن حاوی است بر حمد باری

تعالی ، نعت پیامبر اکرم ص، و مدحت حضرت امیرالمومنین امام علی ع،

3 قصیده به مداحی امام زادگان و طی 6 قصیده به پند و موعظت پرداخته است .

موضوعات تعدادی از قصایدش مبنی است بر افتخار شاعرانه و عزت نفس و توبه گویا شاعر در قصیده

نیز تلاش می کند که عواطف درونی و عقاید شخصی را ابراز نماید تا

طلب صلہ۔

مفاخره پردازی عرفی در قصیده:

از قدیم شاعران بنا به توانایی سخن و کمال هنر نه تنها به مفاخره می پرداختند

بلکه سخن سرایان هم دوره را به نبرد فرا می خوانده اند. عرفی نیز که به نوبه خود یک تاز عرصه شعری

بود به مفاخره دست زده و شعرهای نغزی سرده است. او هم

به هنر شعر خود می بالد و هم به نسب خود افتخار می کند:

تا گوهر آدم نسیم باز ناستند ز آبای خود ار بشمرم اصحاب کرم را (39)

این برق نجابت که جهد از گهر من مدح است ولی گوهر ذات اب و عم را (40)

نوبت به من افتاد ، بگوئید که دوران آرایشی از نو بکند مسند جم را (41)

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز بهر چه غنیمت نشمارند عدم را (42)

حکیمم در سخن اینک حدیثم فاش می گوید

که افلاطون بود عرفی و شیراز است یونانش (43)

او باور دارد که درک شعر شعور والایی را اقتضا می کند:

خصم و طرز سخن من؟ به چه درک و به چه فهم

غیر و نظم گهر من؟ به چه برگ و به چه ساز (44)

معنی از خامه من گاه روش می بارد

چون ز رفتار بتان فتنه گه جلوه ناز (45)

طبع بلند عرفی:

عرفی از بسکه مناعت طبعی و غیرت مردی دارد که نمی خواهد در برابر هر که و مہابراز عجز و شکستہ نفسی نماید۔ او فقط افرادی را مدح کرده کہ قلبا آنہارا شایستہ مدح می پذیرفت ۔ مانند ابوالفتح گیلانی، خانخانان و شاہزادہ سلیم ۔ جایی گفته است:

کہ در مدایح دونان طبیعت ملکی ز باغ قدسی نبردم بکشت ہزل آباد(46)

کنون کہ می کنم انشای مدح، مدح کسی است کہ جبرئیل مدیحتش فزودہ بر او راد(47)

عرفی حاضر نیست حتی طاعت خداوند ہم بہ طمع بہشت نماید و یا مداحی کسی

فقط بخاطر صلۃ و جایزہ کند:

بہر نعیم بہشت طاعت یزدان مکن بر لب جیحون خطاست چشم پر نم داشتن (48)

بہ کام دنیوی ام چون زیان نمی گردد حدیث جایزہ در حشر می کنم اظہار (49)

گر مرد ہمتی و مروت نشان مخواہ صد جا شہید شو، دیت از دشمنان مخواہ (50)

طاووس ہمتی سر منقار تیز کن یعنی کہ بال و پر بکن و سایبان مخواہ (51)

عرفی در حالت رنج و اندوہ و نامرادی ہا نیز حاضر نیست با گلایہ و شکوا بہ

مردی خود لطمہ زند:

دگر بناله نمی ریزم آبروی نفس که چشمه چشمه از این آب داده ام بر باد (52)

دم مزن از جور چرخ زانکه نه آزادگیست زو متاثر شدن بس گله هم داشتن (53)

نقد اخلاق اجتماعی:

کجی های اخلاقی هر ذی شعور را آزار می دهد و یک نفر شاعر چنان حساس و بر اوج شعور است که در برابر کجی های اخلاقی جامعه خود بیشتر از همه محزون می شود و از طریق شعر این ناهمواری ها را بازگو می کند، با حرفهای تند نکوهش می کند و به باد انتقاد می گیرد. عرفی نیز در مورد جو اخلاقی اجتماع خود بسیار حساس بود و در جای جای دیوان او نقد اخلاق، آداب و چگونگی روبرو شدن با حاسدان همراه با

پندهای عرفانی به مشاهده می رسد:

عرفی دون همتی را مورد سرزنش قرار می دهد:

براه عشق اگر محتاج خضری بمان کت پای همت ناتوان است (54)

یک عذر ناکسی به غلط گر بیان کنم صد لاف در میانه میرهن در آورم (55)

خرمن به موربخشم وبا این کرم هنوز ترسم که سر به دانه ارزن در آورم (56)

هرگه که جیب دل بدرانم ز درد دین ز نار بهر بخیه به سوزن در آورم (57)

امام شهر یعنی هادی ما در دم مردن شهادت بر زبان راند مبارک باد ایمانش (58)

ضمن انتقاد از ناهنجاریهای اخلاقی، او جهل و نادانی را به شدت رد می کند:

سبک عنان شوو خود را به ملک علم رسان از این چه سود که انگشت جهل می خایی (59)

جنون ز سر بنه و دست عقل گیر و بناز کزین بهانه مسلم نه ای که شیدایی (60)

شاعر خوشنوی ما پرحرفی را نیز نمی پسندد:

سخن دراز کشید آنقدر بگو عرفی که کام مستمع از ذوق آن شود شیرین (61)

و در اینکه زندگی مختصر و فرصت اندک است:

رو به قفا کن، ببین عمر تلف کرده را تا به تو روشن شود رو به عدم داشتن (62)

عرفی به موفقیت را با عمل مشروط می کند و تکیه بر اسلاف را مذموم می پندارد:

مایه نازندگی از گهر خویش گیر تا به کی این عز و ناز از اب و عم داشتن (63)

عرفی در قصیده ای حتی ممدوح خود را ضمن دعا و آرزو، بطور غیر مستقیم پند می دهد قصیده ای که

در مداحی عبدالرحیم خانخانان یکی از وزیران دربار اکبری سروده، این

هنر شاعر را می رساند:

ز خودگر دیده بر بندی، چگویم کام جان بینی همان کز اشتیاق دیدنش زادی، همان بینی (64)

دعای تو برسم مدحت اندیشان نمی گویم که یارب تا فلان باشد تو بهمان و فلان بینی (65)

تو خیر اندیش خلقی، پس چنین باید دعای تو

که یا رب هر چه بهر خلق اندیشی همان بینی (66)

عرفی و حاسدان او:

عرفی در زندگی مختصر خود درد و اندوه زیادی دیده و علاوه بر دوری از وطن

بدرفتاری های حاسدان نیز او را می رنجانید:

در شعر من چه کار کند ناخن حسود بس فارغ است خوشه پروین ز جور داس (67)

با من از جهل معارض شده نا منفعلی که گرش هجو کنم آن بودش مدح عظیم (68)

ناگفته نماند که عرفی حاضر نیست حتی در هجو رقیبان کلمه ای زشت یا ناپسند را به قلم بیاورد و در

رویارویی با مخالفان خود به هیچ نحو از کلمات رکیک زبان خود را

آلوده نمی کند. به کلماتی مانند منفعل، بخیل، بوالهوس، کفر اندیش و... بسنده کرده است:

می گویم و اندیشه ندارم ز ظریفان من زهره رامشگر و من بدر منیرم (69)

خودکلامی شاعر در برابر حسودی ها:

هان شرم مکن، ثنای خود گوی گو، باش حسود در تبسم (70)

شایسته تویی به مدح امروز ای خاک هجا به فرق مردم (71)

اعتقادات عرفانی و مذهبی عرفی:

در تذکره ها پیرامون افکار دینی و اعتقادی عرفی نظرات گوناگونی بیان شده است. برخی او را شیعه و

برخی دیگر اهل سنت می دانند، حتی بعضی ها وی را بی دین نیز

قلمداد کرده اند. بعد از ارجاع به آثار منظوم و منثور او پرواضح است که عرفی یک

موحد واقعی بوده و تا حدی متمایل به مشرب عرفانی، او برتری عشق را بر خرد و
طریقت را بر شریعت قبول دارد:

نظر از پیشگاه شرع در کاخ حقیقت کن توکز اندیشی، آن بهتر که صدر از آستان بینی (72)

مرودر عرصه دانش کز آسیب تنک فہمان یقین را در پناہ پرده داران گمان بینی (73)

او دنیا را با حیرت می نگرد - زمان و مکان را از ترتیب و حالت عادی جدا تر و راتر
از مفهوم عمومی می بیند:

اگر عادت به ترتیب فصولت راہزن نبود از آن راہت به باغ آرام گل رادر خزان بینی (74)

در ابیات او عقیدہ وحدت الوجود نیز بخوبی آشکار است:

کس عنانگیر نشد ورنہ من از بیت حرام تا در بتکدہ در سایہ ایمان رقتم (75)

پای کوبان بہ حرم رقتم و عییم کردند بہ در دیر مغان ناصیہ کوبان رقتم (76)

خضر اگر نیست قدم می زن و می کوش کہ من

رقتم آخر بہ حرم وزرہ خزلان رقتم (77)

مانند حافظ شیرازی عرفی نیز خود را غرق گناہ اما مغفور پروردگار می داند:

آیہ لاتقنطوا من رحمۃ اللہ شد گرہ بر زبان جبرئیل از شرم عصیان های من (78)

از ابیات زیر بی اعتنائی شاعر نسبت بہ جهان آشکار است:

پادشاہ عالم درویشی ام مہر بر پایان فرمان می زنم (79)

دنیا حلاوتی نرساند به کام کس این لقمه را مناسبتی با دهان مخواه (80)

بسیاری از ابیات قصیده توبه نامه نمایانگر اعتقادات اخلاقی و عرفانی شاعر و آگاهی

با دسیسه های نفس است:

از این پس من و عزلت و عبادت از صحبت شیخ و شاب توبه (81)

از هر که نه اهل شرع ، پرهیز وز هر چه نه در کتاب توبه (82)

عرفی چه کنی به توبه نازش هشدار که شد خراب توبه (83)

ز چاه طبع برآ، در مغاک نفس مخواب روا مدار به یوسف نیابت دجال (84)

شکایت از طالع خود:

شکایت از اوضاع زمان یک طرف و گلابه از بخت بد سوی دگر ، این یکی از موضوعات دلپسند شاعران مشرق زمین بوده است. عرفی نیز در قصاید خود ابیاتی دارد که رنج و اندوه او برای بد طالعی خود را می نماید. او بخت برگشتگی خود را به

خصومت روزگار نسبت می دهد:

ای دل کلاه کج نه و بر یاس تکیه زن کت جامه امید قبا کرد روزگار (85)

آخر نه در حمایت الطاف داوریم ظلمی چنین صریح چرا کرد روزگار (86)

کدام ناله میانش به شعله بر بستم که روزگار به منع اثر فرو نگشاد (87)

- کدام ناله سرشتم به داغ دل کو را زمانه در کره زمهریر غوطه نداد (88)
- ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار (89)
- ترحمی بکن آخر که عاجزم عاجز نگاه کن که چه خون می چکانم از گفتار (90)

حزن پسندی شاعر:

عرفی شاعری است درویش منش و درویشان دایم در حزن و ملالند عرفی نیز

بیشتر لحظات زندگی خود را با غم بسر برده و با غم و الم انیس بوده است:

- چون گردباد آه ز خاکم کشد علم بر فرق روزگار فشانند غبار غم (91)
- تا بر کنار خوان وجود است جای من پرورده روزگار مرا از نعیم غم (92)
- زمانه غیر الم نامه نیست تصنیفش دلم ز صفحه فهرست برگرفته سواد (93)
- نیلگون گردیددوش آفتاب از تکیه ام بس که هر موگشته کوهستانی از غم های من (94)
- حمد غم و نعت درد بر لب دل دوختن شهر دل و باغ جان وقف الم داشتم (95)

عرفی در زندگی مختصر درد و آلام را بیشتر تجربه کرده، دوری از وطن، حسودی اطرافیان و بی اعتباری

دنیای دون او را همیشه آزار می دهد. لذا در قصایدش ابیات

غمناک را بارها مشاهده می کنیم:

- چون گرد باد آه ز خاکم کشد علم بر فرق روزگار فشانند غبار غم (96)

در عهد من ز دهرمجو خوش دلی که هست در سینه زمانه وجودم جهان غم(97)

نتیجه گیری:

شعر عرفی زابیده زمانی و محیطی است که نهال ادبیات ایرانی در خاک هند نشانده و اینجا گل کرده بود. شاعران ایرانی موجد سبک هندی بودند و در شعر فارسی از طریق این سبک نوآهنگ و نوهای دلنشینی راه انداختند. ویژگی شعر عرفی این است که با روانی و سلاست سبک خراسانی و عراقی اندکی خیال بافی سبک هندی را آمیخته طرزی نو در شعر ایجاد کرده است.

از نظر فکری شعر عرفی دو خصیصه دارد یکی تفاخر شخصی و دیگر خواسته‌های اجتماعی، او از جامعه عصر خود راضی نیست، جامعه ای را می خواهد که بتواند خواسته های خود را با جرات بگوید.

در تفاخر طلبی او خود را از سایر شاعران بزرگ گذشته و هم شاعران معاصر خود برتر می داند. که یکی از دلایل آن بی اعتنایی پادشاهان ایرانی زمان وی نسبت به شعر و سخن می باشد، یکی دیگر از این علل، بیماری آبله بود که عرفی در عنفوان شباب مبتلا به آن شده زیبایی ظاهری را ز دست داده بود. می خواست این محرومی را با دعا و تفاخر طلبی جبران نماید.

ضمن خواست اجتماعی عرفی تمام ناهمواریهای اخلاقی را که در دور و بر خود مشاهده کرد جسورانه بیان می کند، این کجی های اخلاقی او را غمگین می کند اما اندوه عرفی فضا را سنگین نمی سازد، یک حزن دلنشینی می دهد و برای اصلاح اجتماع نقش سازنده ای را بازی می کند. بلند اندیشی عرفی در صراحت کلام او باعث شد که او همواره مورد حسودی قرار می گیرد. گاهی او از دست حاسدان بستوه

آمده و ناله و فریادش بلند می شود اما جالب این است که در آنجا نیز صفای سخن را از دست نداده از زشت گویی پرهیز می کند -

حواله جات:

- ##- کلیات عرفی شیرازی، عرفی شیرازی، ج 1، بتصحیح انصاری، محمد ولی الحق، انتشارات دانشگاه تهران، 1369 ش، ص 111
- ##- همانجا ص 664
- ##- همانجا ص 443
- ##- همانجا ص 112
- ##- تاریخ ادبیات در ایران، ج 5/2 صفاء ذبیح الله، انتشارات فردوس، تهران، 1389 ش، ص 803
- ##- کلیات عرفی شیرازی، ج 1، ص 111
- ##- مآثر رحیمی، نهاوندی، عبدالباقی، انجمن آسیسی بنگال کلکتہ، 1931 م، ص 295
- ##- کلیات عرفی شیرازی، ج 2، ص 127
- ##- مآثر رحیمی، ص 299
- ##- تاریخ شعرا و سخنوران فارسی در لاهور، لاهوری، بمین خان، نشنال پبلیشینگ هاوس، کراچی، م، ص 240
- ##- تذکرہ میخانہ، قزوینی، عبدالنبی فخر الزمان، بتصحیح گلچین معانی، احمد، نشر اقبال، تهران، 1391 ش، ص 218
- ##- تاریخ ادبیات ایران، شفق، رضا زاده، انتشارات آہنگ، تهران، 1369 ش، ص 247
- ##- نقد ادبی، زرین کوب، عبدالحسین، پایگاہ نشر اندیشہ، تهران، 1338 ش، ص 476

- ##- تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج 5/2، ص 804
- ##- کلیات عرفی شیرازی، ج 2، ص 385
- ##- همانجا ص 22
- ##- همانجا ص 22
- ##- تاریخ ادبیات، صفا، ج 5/2، ص 805
- ##- کلیات عرفی شیرازی، ج 2، ص 222
- ##- همانجا ص 224
- ##- همانجا ص 227
- ##- همانجا ص 227
- ##- تاریخ ادبیات، صفا، ج 5/2، ص 805
- ##- اکبرنامه، علامی، ابوالفضل، ج 3، کلکته، 1877م، ص 595
- ##- بهارستان سخن- خوافی، میر عبدالرزاق، کاورمنتا مدراس، هند، 1958م، ص 418
- ##- کلیات عرفی شیرازی، ج 1، ص 290
- ##- همانجا ج 2، ص 231
- ##- بهارستان سخن،
- ##- تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور، ص 240
- ##- همانجا، ص 242
- ##- تذکره میخانه، ص 215
- ##- کلیات عرفی شیرازی، ج 2، ص 170
- ##- همانجا، ص 170

- ##- همانجا، ص 374
- ##- همانجا، ص 369
- ##- همانجا، ص 11
- ##- همانجا، ص 13
- ##- همانجا، ص 14
- ##- همانجا، ص 12
- ##- همانجا
- ##- همانجا، ص 22
- ##- همانجا، ص 197
- ##- همانجا، ص 160
- ##- همانجا
- ##- همانجا، ص 59
- ##- همانجا
- ##- همانجا، ص 313
- ##- همانجا، ص 146
- ##- همانجا، ص 341
- ##- همانجا، ص 342
- ##- همانجا، ص 57
- ##- همانجا، ص 313
- ##- همانجا، ص 53

##- همانجا ، ص 271

##- همانجا ، ص 272

##- همانجا

##- همانجا ، ص 191

##- همانجا ، ص 407

##- همانجا

##- همانجا ، ص 319

##- همانجا ، ص 313

##- همانجا ، ص 314

##- همانجا ، ص 367

##- همانجا ، ص 173

##- همانجا ، ص 248

##- همانجا ، ص 257

##- همانجا ، ص 295

##- همانجا

##- همانجا ، ص 373

##- همانجا

##- همانجا ، ص 376

##- همانجا ، ص 274

##- همانجا

- ##- همانجا
- ##- همانجا، ص 308
- ##- همانجا، ص 266
- ##- همانجا، ص 343
- ##- همانجا، ص 360
- ##- همانجا
- ##- همانجا
- ##- همانجا، ص 234
- ##- همانجا، ص 98
- ##- همانجا، ص 99
- ##- همانجا، ص 57
- ##- همانجا
- ##- همانجا، ص 119
- ##- همانجا، ص 127
- ##- همانجا، ص 286
- ##- همانجا، ص 56
- ##- همانجا، ص 306
- ##- همانجا، ص 311
- ##- همانجا، ص 282
- ##- همانجا